

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛ شبکه های توجه گرافی (GAN)

مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



آموزش استفاده از وب آو ساینس

کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آو ساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی



تبیین ضرورت نظارت بر حاکم مسلمین در عصر غیبت از نگاه شیعیان

مهدی گرجی

دانشجو دکتری فقه و حقوق دانشگاه آزاد خمین

محمد دیده‌ور

فارغ التحصیل کارشناسی ارشد معارف اسلامی مدیریت دانشگاه امام صادق (ع)

Mdidehvar69@gmail.com

چکیده:

نظارت و یا عدم نظارت بر حاکم اسلامی و کیفیت و حدود و ثغور آن یکی از مباحث مطرح شده در اندیشه سیاسی مسلمانان از دیرباز تا کنون بوده است، این مقاله قصد آن دارد که نشان دهد اصل نظارت، فارغ از حدود و ثغور و کیفیت آن در اندیشه تشیع یکی از وظایف مسلمانان نسبت به حاکم خویش در عصر غیبت امام معصوم (ع) است که ترک آن تبعات فردی و اجتماعی به همراه خواهد داشت همچنین در انتها به ضرورت تحمل نظرات انتقادی در جامعه اسلامی ولو انتقادات اشتباه جهت جلوگیری از انسداد نظارت اشاره شده است در این متن اشاره اصلی بر اصل نظارت و بیان برخی راهکارهای عملیاتی آن در شریعت پرداخته شده است.

1

واژگان کلیدی: نظارت، جامعه مسلمانان در عصر غیبت، نظارت

مقدمه:

واژه نظارت هرچند عبارتی عربی است لکن استعمال امروزه آن در مدیریت، علوم سیاسی و حقوق بیش از آنکه از قاموس عربی این واژه ناشی شده باشد متأثر از استفاده ایرانیان از این واژه است چه آنکه شرتونی در توضیح این واژه میگوید: نظارت واژه ای است که عجم آن را مورد استفاده قرار می دهد و مراد از آن، پاکیزه نمودن باغ و بستان است (الشرتونی، ۴۲۲). المنجد نیز در تعریف نظارت مینویسد: در فارسی نیز آن را به مراقبت، تحت نظر و دیده بانی داشتن برکاری معنی کرده اند (معلوف، ۱۸۸۹). از نظر اصطلاحی نیز در هر علم تعریف ویژه از آن ارائه شده است، ابوالفضل قاضی از زاویه حقوق اساسی نظارت را: بررسی و ممیزی وارزشیابی کارهای انجام شده یا در حین انجام و انطباق با تصمیمات اتخاذ شده وهمچنین با قانون و مقررات در جهت جلوگیری از انحراف اجرایی آنها تعریف کرده است (قاضی، ۶۸). برخی نیز



آن را فعالیتی میدانند که به مقایسه بین «بودها» و «باید ها» می پردازد نظارت فعالیتی است که بودها را با هست ها ،مطلوب را با موجودها وپیش بینی را با عملکردها مقایسه می کند ونتیجه این مقایسه تصویر روشنی از تشابه یا تمایز بین این دو گروه از عوامل خواهد بود،که در اختیار مدیران سازمان قرار می گیرد (دلآوری، ۸۱) با توجه به تعاریف گوناگونی که از نظارت در حوزه های مختلف ارائه شده است ، به نظر میرسد آنچه که با حوزه بحث ما بیشتر همخوانی دارد تعریفی است که در حوزه ی مدیریتی بیشتر کاربرد دارد،وآن اینکه « نظارت،به مجموعه عملیاتی گفته می شودکه طی آن ،میزان تطابق عملکرد اشخاص با قوانین و مقررات سنجدیده شده تا از این راه ،نسبت به مطابقت عملکرد با هدف های مطلوب ،اطمینان حاصل شود(ایزدهی، ۸۹).

روش تحقیق:

بدیهی است روش هر پژوهش باید متناسب با موضوع و داده های آن باشد که قابلیت نظم وانسجام بحث را داشته باشد و ما در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی داده ها ومنابع را از ماخذ آن جمع آوری نموده به تحلیل آن می پردازیم.

روش گرد آوری اطلاعات کتابخانه ای می باشد که از متون و منابع موجود و قابل دسترس اعم از کتب ومجلات و نشریات و... که در ارتباط با بحث و موضوع مربوطه بودند استفاده میشود.

یافته های تحقیق:

ضرورت نظارت از نگاه علوم سیاسی غربی

نگاهی به تاریخ اندیشه سیاسی و مباحث قدرت وحکومت ،نشان می دهد که دانشمندان از دیرباز در مورد ضرورت نظارت وکنترل قدرت سیاسی مباحثات جدی ودامنه داری را مطرح کرده اند که این مباحث با توجه به وضعیت جوامع آن روز ، در ازمنه مختلف تاریخی از شدت و ضعف برخوردار بوده است که قدیمی ترین مباحث را میتوان در آثار حکما یونان مشاهده نمود و بعد آن نیز این مباحث همزمان با انقلاب صنعتی اروپا وعهد رنسانس وبعد از ستم هایی که از ناحیه حکومت های قرون وسطایی بر مردم آن زمان صورت گرفت ،میتوان در آثار منتسکیو و بعد از آن مشاهده نمود واین مطلب از آنجا ناشی می شود که به عقیده این دانشمندان قدرت همواره با فساد همراه می باشد.چنانچه بعضی از دانشمندان علوم سیاسی اعتقاد داشته اند که فساد جز ذاتی قدرت است و فساد آوری قدرت را مسلم وقطعی دانسته اند



و لذا بر ضرورت کنترل و نظارت بر آن تاکید کرده اند چنانچه افرادی مثل ایمون آرون و جان استوارت میل و... طرفداران این عقیده بوده اند (رجایی، ۷۰) اما عده ای دیگر عقیده انعطاف پذیرتری دارند و میگویند نفس قدرت فساد آور نیست بلکه افراد هستند که از قدرت سوءاستفاده می کنند و فساد ناشی از قدرت، منشا آن نفس سود پرست انسان است که میل دارد از تمام امکانات در جهت منافع شخصی خود سو استفاده کند و سو استفاده افراد، موجب فساد قدرت می شود و گرنه خود قدرت امری مقدس است که هیچگونه بار منفی ندارد. اما به هر صورت چه فساد را جز ذاتی قدرت بدانیم و چه آن را از عوارض آن به حساب بیاوریم، در هر دو صورت ضرورت کنترل و مهار قدرت و نظارت بر آن امری لازم به نظر می رسد و لذا در طول تاریخ بحث نظارت و کنترل قدرت از سوی دانشمندان علوم سیاسی همواره مطرح بوده است.

اما ضرورت این امر در دین مقدس اسلام با توجه به اهمیت و نقش اساسی ای که رهبران جامعه اسلامی در صلاح و فساد جامعه دارند اهمیت مضاعف پیدا می کند زیرا طبق بینش اسلامی، حاکمان جامعه نقش اساسی و غیر قابل انکاری در هدایت و ضلالت جامعه دارند تا جایی که در حدیثی از پیامبر مردم پیرو دین حاکمان خود خوانده شده است «الناسُ علی دینِ ملوکهم» که اگر رهبران جامعه هدایت پیشه و صالح بودند مردم نیز رو به صلاح می روند و اگر رهبران جامعه در راه خطا و خلاف در حرکت بودند مردم را نیز به دنبال خود در مسیر خطا و خلاف خواهند کشاند، لذا، در دین مقدس اسلام علاوه بر نظارت بیرونی، بر نظارت درونی نیز تاکید شده است، که تاکید مضاعفی است.

ضرورت نظارت از دیدگاه اسلام

برای تبیین ضرورت نظارت از دیدگاه اسلام ابتدا لازم است نگاه اسلام پیرامون انسان و غالب افراد بشر را دریابیم چرا که زمام داران لاجرم بایستی از میان مردم انتخاب شوند و آزمایشات و ابتلائات آنها تفاوتی با دیگران ندارد، در ادامه باید دید آیا افرادی که به عنوان زمامدار (اینجا منظور در عصر غیبت امام معصوم است) انتخاب میشوند برتری نسبت به دیگر انواع بشر دارند و یا در احوالات و ابتلائات با دیگر انسانها برابرنند.

خوی انسانی در نگاه قرآن

قرآن کریم انسانها را به اوصاف گوناگونی وصف نموده است اما وجه مشترک همه ی این اوصاف نوعی غفلت منجر به کفران را در خود نهفته دارد به این معنا که گویی در جنس بشر نوعی طغیان و کفران نسبت به حقیقت وجود دارد که ویژگی اُنس با خلقت دنیایی اوست و موجبات تعافل انسان را فراهم میسازد. بعنوان مثال خداوند در قرآن کریم میفرماید: کان الانسان كفورا (اسراء، ۶۷)، قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (عبس، ۱۷)، کلا ان الانسان ليطغی / ان راه استغنی (علق، ۷۶)



علامه طباطبایی در تفسیر آیه اخیر الذکر مینویسد: بی نیاز دانستن خود، منشاء و علت طغیان آدمی است - (ان الانسان لیطغی) - یعنی انسان بجای شکر طغیان می کند، یعنی پا از گلیم خود فراتر می نهد. و این خبری است از آنچه در طبع بشر است، نظیر آیه زیر که خبر می دهد از اینکه بشر طبعاً ظلوم و کفرانگر است: (ان الانسان لظلوم کفار).

همچنین قرآن درباره نوع انسان میفرماید: بل یرید الانسان لیفجر امامه (قیامه، ۵)، ان الانسان لربه لکنود (عادیات، ۶) در تفسیر المیزان در ذیل این آیه آمده است: کلمه (کنود) به معنای کفرانگر است و این آیه مانند آیه شریفه (ان الانسان لکفور) از آنچه در طبع بشر نهفته شده خبر می دهد، و آن این است که پیرو هوای نفس و دلداد به لذت دنیا است، و در نتیجه از شکر پروردگارش در مقابل نعمت هایی که به او ارزانی داشته منقطع می شود و در این لحن گفتار تعریضی است به آن مردمی که مسلمانان بر سرشان تاختند، و گویا منظور از کفرانگیشان، کفران نعمت اسلام است، که از بزرگترین نعمت هایی است که خدا بر بشر و بر آنان انعام فرموده، و چه کفرانی بالاتر از اینکه چنین نعمتی را که مایه پاکی زندگی دنیا و سعادت حیات ابدیشان است نپذیرند، و کار به جایی برسد که لشکر اسلام بر سرشان بتازد.

در بیانی دیگر خداوند متعال در چندین آیه خَلق انسان را اینگونه تعریف میکند: ان الانسان خلق هلوعا/ اذا مسه الشر جزوعا/ و اذا مسه الخیر منوعا/ الا المصلین.../ و الذین هم لامناتهم و عهدهم راعون/ والذین هم بشهاداتهم قائمون / والذین هم علی صلاتهم یحافظون (معارج، ۱۹-۳۴) «انسان به منظور رسیدنش به کمال حریص خلق شده / و نیز اینطور خلق شده که در برابر شر به جزع در می آید / و از رساندن خیر به دیگران دریغ می نماید / که بر این کار خود مداومت دارند / مگر نمازگزاران / و کسانی که امانتها و پیمان خود را محترم می شمارند / و کسانی که پای شهادتهای خود می ایستند.

کلمه (هلوع) صفتی است که از مصدر (هلع) - به فتح هاء و لام - که به معنای شدت حرص است اشتقاق یافته که این معنا خود موید منظور ما از احوالات نوع بشر میباشد اما نکته مهمی که در این آیات وجود دارد استثنائاتی است که قرآن کریم اشاره نموده و از جمله وفای به عهد و پیمان و شهادت است چرا که این معیارها کاملاً بیرونی و قابل اندازه گیری است به عبارت دیگر هیچ شخصی نمیتواند ادعای امانتدار بودن و یا صادق بودن را داشته باشد مگر دیگران این ویژگی او را تایید کنند و بر استمرار آن صحه بگذارند که این خود از اماره‌های تایید بر لزوم نظارت بر افرادی است که خود را مصلحان اجتماعی میدانند.

تا اینجا با توجه به برخی آیات قرآن دریافتیم که انسان در این آیات موجودی تصویر شده است که امکان طغیان، کفران، حرص و ارتکاب فجور در او زیاد است و به همین علت نظارت بر این انسان خصوصاً در هنگام دست یافتن به قدرت ضروری می‌انگارد.



نظارت در نظریه نصب و قاعده لطف

اما برخی از حامیان نظریه دولت اسلامی در عصر غیبت قائل به نصب عام فقها در دوران غیبت از سوی امام زمان برای ولایت بر امور مسلمین (با حدود و ثغور مختلف) هستند و این افراد ممکن است که از اختلاط نظریه نصب و قاعده لطف به این گزاره برسند که از باب لطف الهی حاکمی که به صورت عام از سوی امام عصر (عج) منصوب شده است مصون از خطا و اشتباه است در حالی که گزاره‌های متقن تاریخی مخالف این نتیجه‌گیری است.

در تاریخ ائمه طاهرین موارد بیشماری وجود داشته است که اصحاب نزدیک ائمه و یا وکلای مجرب ایشان که مستقیم توسط حضرات معصومین نصب شده بودند دچار انحراف و کژروی گشته و از صراط مستقیم بیرون شدند.

یکی از معروف‌ترین این افراد زبیر بن عوام است وی که از صحابه خاص پیامبر و ملقب به سیف الاسلام بود در سخت‌ترین روزهای پس از وفات نبی مکرم اسلام (ص) وفادار به اهل بیت باقی ماند و پس از پیامبر بر ولایت علی بن ابی طالب ماند اما پس از حکومت امیر المومنین بخاطر مطامع دنیایی در مقابل امام ایستاد. در وصف مقام زبیر مولا علی (ع) در حکمت ۴۵۳ نهج البلاغه میفرماید: مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُومُ (زبیر همواره یکی از ما اهل بیت بود تا پسر نامیمون او عبد الله به جوانی رسید) آنچه از کلام مولا مستفاد می‌شود این است که زبیر در مقامات معنوی به جایگاه "منا اهل البیت" رسیده بود که شاید افراد رسیده به این جایگاه به تعداد انگشتان دست هم نباشند اما ابتلائات دنیا او را به قیام علیه حق و عدل وا داشت. کما اینکه امیرالمومنین در زمان خلافت خود بسیاری از حاکمان و امرا را به دلیل اشتباهات و بی‌کفایتی عزل نمود که نمونه بارز آن گلایه‌ی امام از کمیل بن زیاد نخعی از اصحاب سر حضرت بخاطر سوء رفتار در امارت شهر هیت است که نامه ۶۱ نهج البلاغه به این موضوع اختصاص دارد.

در زمان سایر اهل بیت هم این اتفاقات به کرات رخ داد اما نکته قابل تامل اینجاست که اوج پدید آمدن انحرافات و کژی‌ها در اصحاب اهل بیت همزمان با رشد سیستم وکالت در تشیع بوده است. توضیح آنکه مهم‌ترین گروه از اصحاب وکلای ائمه که در یک برهه نزدیک به هم از راه ایشان جدا و دچار انحراف شدند فرقه‌ی واقفیه بودند که سران آن را وکلای امام کاظم (ع) تشکیل می‌دادند.

علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسی‌ی رواسی عامری، احمد بن ابی بشر سراج، منصور بن یونس بزرج، حیان سراج سران مذهب واقفیه هستند که در دوران حیات امام کاظم (ع)، به عنوان وکلای آن حضرت مشغول به کار بودند، ولی پس از شهادت آن جناب، با انکار این امر، مدعی قائم بودن و مهدویت امام کاظم (ع) شده، گفتند که آن حضرت نمرده و زنده است و روزی ظهور خواهد کرد، و قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله) هموست! و به این صورت، امامت امام رضا (ع) را منکر شدند و گروهی از شیعیان و حتی برخی از اصحاب مبرز و برجسته امام کاظم (ع) را به سوی خود جذب کردند. گرچه پس از مدتی، با ظهور شواهد صدق امامت امام هشتم (ع) بسیاری از پیروان



مذهب وقف، دست از این عقیده برداشتند، ولی سران این مذهب، غالباً تا لحظه مرگ بر شیوه منحرف خود اصرار ورزیدند. اگر در مورد پیروان این مذهب بتوانیم معتقد شویم که به واقع، اعتقاد به قائمیت امام کاظم(ع) داشتند و منشأ گرایش آنان به مذهب وقف، دیدگاه باطل فکری بود، ولی در مورد سران این مذهب، با توجه به فراین موجود، نمی توان چنین عقیده ای داشت؛ آن سان که در برخی از روایات تصریح شده، طمع در اموال کلانی که در نتیجه وکالت امام کاظم(ع) در دست آنان جمع شده بود، سبب گردید تا برای تصرف در این اموال، بدین روش روی آورند (جباری، ۸۱)

در این روایت، میزان اموال موجود در دست علی بن حمزه بطائنی سی هزار دینار و اموال موجود نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار ذکر شده است.

اما مشابه داستان واقفیه و طمع وکلای ائمه اطهار به مال دنیا خصوصاً در دوران آغاز سیستم وکالت موارد زیادی موجود است که از شرح و بسط آن برای جلوگیری از اطاله کلام خودداری میکنیم و صرفاً به ذکر نام چند تن از این افراد که بعضاً جزو نزدیکترین افراد به معصومین (ع) بودند بسنده میکنیم:

هشام بن ابراهیم راشدی همدانی عباسی وی در مدینه وکیل ارشد امام رضا(ع) بود.

صالح بن محمد بن سهل از وکلای امام جواد(ع).

6

فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی از وکلای امام هادی (ع) و یکی از دو وکیل ارشد و ثقه ایشان.

عروه بن یحیی النخاس الدهقان از وکلای امام عسکری(ع) وی را پس از ابوعلی بن راشد مسؤول خزانه اموال امامت نموده بودند.

شفیع خادم از وکلای امام عسکری(ع).

آنچه از تحلیل این رویدادهای تاریخی مستفاد میگردد این است که حتی وکلایی که به صورت مستقیم از سوی معصومین منصوب میشدند و یا امرایی که توسط معصومین به حکومت شهر یا بخشی منصوب میشدند کرارا در معرض خطا و اشتباه و حتی گناه بوده و در پاره ای از موارد به آنها دچار شده‌اند لذا حتی انتصاب مستقیم و بلافصل توسط معصوم هم نمیتواند باعث عدم خطای حاکم و رفع مسئولیت ارکان جامعه مسلمین شود چه آنکه مطابق آنچه در پیش می‌آید خود حضرات معصومین (ع) هم نه تنها اقدام به نظارت‌های سختگیرانه میکردند بلکه خود را هم در معرض نظارت قرار میدادند.

اعمال نظارت و نظارت پذیری در سیره ائمه اطهار

از سوی دیگر بر اساس آیات و روایات موجود انجام کار حرام؛ هرچند به دستور حاکم اسلامی باشد، جایز نیست و تأیید کردن حاکمی که کار حرامی را انجام می‌دهد نیز حرام است و سکوت در برابر او نیز گاهی در حکم تأیید کار حرام اوست. اطاعت از حاکم، مطلق نیست، بلکه مشروط به حفظ شرایط و عملکرد مشروع اوست. «مردم شرعاً موظفاند مطمئن شوند پیروی و تأیید آنها از حکومت، معصیت الله نیست ... پس در نظام ولایی، اطاعت از ولایت، مطلق نیست و



خطوط قرمز دارد» (جعفرپیشه‌فرد، ۱۳۸۳) در نصوص دینی، ادله زیادی وجود دارد که مردم را از اطاعت حاکمان ستمگر بازداشته است.

قرآن کریم میفرماید: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا / وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ / الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (شعراء، ۱۵۰-۱۵۲) با توجه به صراحت این آیه در عدم اطاعت از مصرفین و همچنین گستردگی معنای اسراف در کلام قرآن اینگونه به نظر میرسد که به صورت عام و فارغ از محتوای معرفتی نظام اطاعت از نظر اسلام بی چون و چرا و چشم بسته نمیباشد بلکه در موارد بسیاری نیاز به ابزار نظارت برای پالایش همیشگی صاحبان قدرت است.

همچنین قرآن درباره یهود و نصارا میفرماید: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (توبه، ۳۱) کافی به سند خود از ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: "من از آن جناب پرسیدم معنای آیه ((اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله)) چیست؟ فرمود: به خدا قسم احبار و رهبان، یهود و نصاری را به پرستش خود نمی خواندند و بفرضی هم که می خواندند یهود و نصاری هرگز قبول نمی کردند، و لیکن احبار و رهبان تعدادی از محرمات را برایشان حلال و تعدادی از حلالها را بر آنان حرام نمودند، و آنها هم پذیرفتند، پس یهود و نصاری بدون اینکه خودشان متوجه باشند احبار و رهبان خود را پرستیدند." آنچه از قراردادان فرمایش امام صادق (ع) در مقابل معنی ظاهری آیه به نظر میرسد این است که خداوند متعال از اطاعت بی چون و چرا رهبان و احبار یهودی و مسیحی توسط مردمانشان نکوهش نموده و آن را معادل نوعی شرک تعریف نموده است.

7

اما در مورد نظارت در سیره ائمه اطهار، باید اذعان نمود که تشکیل حکومت در اسلام، با سیستم های نظارتی ویژه همراه بوده است به نحوی که از آغاز تشکیل حکومت نبوی در مدینه و سپس تشکیل حکومت توسط خلفاء و به دنبال آن حکومت های اسلامی همیشه نوعی نظارت و کنترل در درون سیستم حکومتی اسلام نهفته است. به عبارت دیگر، در اسلام اصل پاسخ گویی زمامداران و مردم در برابر یکدیگر و نیز در برابر خداوند به عنوان یکی از سنت های الهی و از اصول مدیریت اسلامی مورد تاکید و توجه جدی قرار گرفته است. سیره حکومتی پیامبر، نشان می دهد که آن حضرت همراه فرماندهان نظامی، برخی افراد خبیر و امین را اعزام می کردند، تا آنها را مورد مراقبت قرار داده و گزارشات خویش را به حضرت رسول (ص) ارائه نمایند چنانچه امام رضاع) می فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا وَجَّهَ جَيْشًا فَأَمَّهُمْ آمِيرٌ بَعَثَ مَعَهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِمْ يَتَجَسَّسُ لَهُ خَبْرَهُ» سیره رسول خدا(ص) چنین بود که هرگاه لشکری را اعزام می کرد و امیری آنان را فرماندهی می کرد، یکی از افراد مورد اعتماد خود را نیز با آنان همراه می کرد تا خبرها را به طور پنهانی به آن



حضرت برساند. و امیرالمومنین علی(ع) نیز برای مجموعه دولت خویش، شبکه بازرسی و کنترل ایجاد کرده بود و بازرسان دولتی، شبانه روز، در سراسر میهن اسلامی به طور آشکار به کنترل امور می پرداختند و نتیجه بررسی های خود را کتبی یا حضوری به اطلاع امام(ع) می رساندند.

کارگزاران نیز به خوبی می دانستند که عملکرد آنان، از دید بازرسان مخفی نمی ماند و به طور مستمر به مرکز گزارش می شود. چنین کاری به تناسب موضوع، حجم و اهمیت سوژه، بیشتر به شکل انفرادی و گاهی نیز به صورت گروهی انجام می گرفت، چنان که امام به مالک بن کعب ارحبی (والی عین التمر) طی حکمی ماموریت داد که با ماموران تحت امر خود، منطقه وسیعی را بازرسی کند: *أَمَّا بَعْدُ، فَاسْتَخْلِفِ عَلِيَّ عَمَلِكَ، وَ أَخْرُجْ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِكَ، حَتَّى تَمُرَّ بَارِضِ كَوْرَةَ السَّوَادِ، فَتَسْأَلُ عَنْ غَمَالِي، وَ تَنْظُرَ فِي سِيرَتِهِمْ فِيمَا بَيْنَ دَجَلَةَ وَ الْعَرِيبِ، ثُمَّ ارْجِعْ إِلَيَّ بِالْبَهْقَبَادَاتِ، فَتَوَلَّ مَعُونَتَهَا، وَ اعْمَلْ بِطَاعَةِ اللَّهِ فِيمَا وَ لَاكَ مِنْهَا. وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ عَمَلٍ لِبْنِ آدَمَ مَحْفُوظٌ عَلَيْهِ، مَجْرِيٌّ بِهِ؛ فَاصْنَعْ خَيْرًا - صَنَعَ اللَّهُ بِنَا وَ بَكَتَ خَيْرًا - وَ اعْلِمْنِي الصَّدَقَ فِيمَا صَنَعْتَ وَ السَّلَامَ(نهج البلاغه، نامه ۵۳) اما بعد، کسی را به جانشینی خویش بگمار و با گروهی از همکارانت به سوی منطقه «کوره السواد» حرکت کن و عملکرد کارگزاران را، از دجله و غریب تا بهقبادات، پرسش و بررسی کن و حساب و کتاب آنها را به طور دقیق به انجام رسان. در این ماموریت که خدا به تو سپرده، به فرمان او باش و بدان که اعمال انسان برای خودش محفوظ است و در ازای آن، پاداش می گیرد. بنابراین، راستی و نیکی را پیشه کن - خدا با ما و شما به نیکی رفتار کند! و در ماموریتی که به انجام می رسانی، راستی و درستی ات را به ما نشان بده والسلام.*

در دستورالعمل حکومتی به مالک اشتر نیز، هرچند بر لزوم شایستگی کارگزاران اهمیت می دهد ولی برای سلامت دستگاه حکومت به آن اکتفا نکرده و از مالک می خواهد با گماردن ماموران مخفی، رفتار و عملکرد کارگران را نیز زیر نظر بگیرد و به نظارت بر آن ها اهتمام داشته باشد. *وَ ابْعَثِ الْعُيُونََ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُودٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَ الرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ وَ تَحَفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أُخْبَارٌ عُيُونِكَ اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ وَ أَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَ وَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ وَ قَلَدْتَهُ عَارَ التَّهْمَةِ سِيسِ رِفْتَارِ كَارِغَزَارَانَ رَا بَرَرَسِي كَن، وَ جَاسُوسَانِي رَاسْتِغُو، وَ وَفَإِيشَه بر آنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان سبب امانتداری، و مهربانی با رعیت خواهد بود. و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تایید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او بازپس گیر، سپس او را خوار دار، و خیانتکار بشمار، و طوق بدنامی به گردنش بی افکن. در همین نامه حضرت «مالک اشتر» را برحذر داشت از این که بگوید: «من به مقام فرماندهی نصب شده‌ام، فرمان می‌دهم و باید اطاعت شوم؛ زیرا این تلقین نابکارانه وارد کردن*

فساد در قلب است و عامل سستی و تزلزل در دین و نزدیک شدن به دگرگونی‌ها. سپس او را راهنمایی کرد که برای بازداشتن خویش از سوء استفاده از قدرت، عظمت خدا را به یاد آورد تا از سرکشی بازایستد و عقل زایل شده‌اش را به او بازگرداند. آنگاه به او هشدار داد که خداوند هر جباری را دلیل و هر متکبری را پست و خوار می‌سازد

همچنین ایشان فرمود: هر کس به ملک رسید، منحصرأ خود را دید و دیگران را نادیده گرفت» (همان، حکمت ۱۶۰). هر کس خودرأیی را انتخاب کرد، هلاک شد (همان، حکمت ۱۶۱). حضرت در صفین خطبه می‌خواند که در میانه سخن او یکی از یارانش با سخنی طولانی پاسخی به آن حضرت داد و در آن سخن، درود و شکر فراوانی به آن حضرت عرض نمود و متذکر شد که آن بزرگوار هر دستوری دهد، خواهد شنید و آن را اطاعت خواهد کرد. آن حضرت در پاسخ به آن مرد چنین فرمود: «... قطعی است که از زشت‌ترین حالات زمامداران در نزد مردمان صالح این است که مردم درباره آنان گمان فخر فروشی و غرور روزی داشته باشند و وضع شخصیتی آنان بر کبر مبتنی گردد ... بسا انسانها که شیرین می‌یابند درود و شکرگزاری را پس از ابتلا و مجاهدت ...» (همان، خطبه ۲۱۶).

همچنین مولی علی (ع) در خطبه‌ی ۲۱۶ نهج البلاغه خطاب به مردمانی که ایشان را مدح میکردند فرمودند: فَلَا تَكَلَّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ وَلَا تَتَحَفَّطُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَطَّنُوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قَبِيلِ لِي وَلَا التَّمَّاسَ إِغْطَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَ، وَلَا أَمَّنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي (انسان که با جباران سخن می‌گویند، با من سخن مگویند و از من پنهان مدارید آنچه را از مردم خشمگین به هنگام خشمشان پنهان می‌دارند. نیز به چالپوسی و تملق با من آمیزش مکنید. و مپندارید که گفتن حق بر من گران می‌آید. و نخواهم که مرا بزرگ انگارید، زیرا هر که شنیدن حق بر او گران آید، یا نتواند اندرز کسی را در باب عدالت بشنود، عمل کردن به حق و عدالت بر او دشوارتر است. پس با من از گفتن حق یا رأی زدن به عدل باز نایستید، زیرا من در نظر خود بزرگتر از آن نیستم که مرتکب خطا نشوم و در اعمال خود از خطا ایمن باشم. مگر آنکه، خدا مرا در آنچه با نفس من رابطه دارد، کفایت کند زیرا او تواناتر از من به من است). از سخنان گوهر بار حضرت علی (ع) به وضوح امکان خطای حاکم در جامعه اسلامی پیداست چه اینکه خود ایشان با وجود برخورداری از مقام عصمت (و شاید به جهت تعلیم به دیگران) میفرمایند: «، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَ، وَلَا أَمَّنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي / من در نظر خود بزرگتر از آن نیستم که مرتکب خطا نشوم و در اعمال خود از خطا ایمن باشم»

علی بن ابیطالب در خطبه ۳۴ نهج البلاغه میفرماید: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ؛ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ. ای مردم، مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. اما حق شما بر من این است که خیر خواه شما باشم، و غنیمت شما را به نحو کامل به شما بپردازم، و شما را



تعلیم دهم تا جاهل نمانید، و مؤدب به آداب نمایم تا بیاموزید. و اما حقی که من بر شما دارم وفا به بیعتی است که با من نموده اید، و خیر خواهی نسبت به من در حضور و غیاب، و اجابت دعوتم به وقتی که شما را بخوانم، و اطاعت از من چون دستوری صادر کنم.

نکته ای که در این بیان نهفته است این است که اولاً حضرت بیان حق مردم را اولویت میبخشد و ثانیاً اینکه وقتی کسی به دیگری میگوید فلان حق از تو بر گردن ممن است بدین معناست که عملاً مطالبه‌ی این حق و نظارت بر فعلیت یافتن آن را هم از طرف مقابل پذیرفته است چه اینکه در این بیان از برابری نصیحت در حقوق طرفین مشخص است که حضرت حق اندرز دادن مردم به حاکم را به رسمیت شناخته است.

از آنچه از سیره و اقوال حضرات معصومین نقل شد به نظر میرسد که ائمه هدی (ع) از طریق راههای گوناگون از جمله دعوت مردم به نصیحت حاکم، ترویج امر به معروف و نهی از منکر مسئولین توسط مردم، حقوق و وظایف دو جانبه حاکم و مردم و حق مردم در سرپیچی از دستور به معصیت حاکمان مسیر نظارت و حتی اعمال رفتارهای سلبی توسط مردم نسبت به حاکم را هموار نمودند.

10

معنای بیعت و تاکید بر حقوق طرفینی:

در کنار موارد ذکر شده از سیره پیشوایان دینی میتوان به ساز و کار اسلام برای انتخاب پیشوای جامعه و معنای مهمی که در آن نهفته است استفاده کرد. این ساز و کار هرچند از پیش از اسلام نیز وجود داشته است لکن در زمان ظهور اسلام با تقییدات و روشهای مختلف تکامل یافت با این حال بیعت در حقیقت خود معنا و مفهومی دارد که خود گواه از یک تعهد طرفینی میباشد:

«بیع» و «بیعت» هر دو مصدر «باع» هستند و حقیقت هر دو یکی است، زیرا همان گونه که «بیع» خرید و فروش خاصی است که نتیجه آن تبادل دو مال بین خریدار و فروشنده است، بیعت نیز معامله ای است که بین افراد جامعه با رهبر و امام خویش انجام می گیرد، بدینوسیله که با بیعت خود، اموال و امکانات خود را در اختیار رهبر می گذارند، و رهبر نیز متقابلاً متعهد می شود که امور اجتماعی آنان را مدنظر قرار داده و مصالح آنان را تأمین کند، و بدین وسیله به یک نحو تجارت و معامله ای بین آن دو صورت گیرد. که طبق آن مردم پس از بیعت با شخصی متعهد می شوند که از او اطاعت کنند و حرف شنوی داشته باشند و حاکم نیز طبق مفاد بیعت که بین آنها گذاشته شده است عمل کند.

اهل لغت نیز بیعت را تقریباً به همین معنی گرفته اند چنانچه راغب در مفردات مینویسد: بایع السلطان (با سلطان بیعت کرد) یعنی این که فرد به ازای خدماتی که سلطان انجام می دهد پیروی و اطاعت از وی را پذیرفته و تضمین نموده است



که بدان مباحثه و بیعت می گویند. ابن اثیر نیز با ذکر حدیث «الا تبایعون علی الاسلام» می نویسد: بیعت عبارت است از معاهده و معاهده در لسان العرب آمده است: «البیعة» دست به هم دادن بر ایجاب و انشاء معامله، و نیز دست به همه دادن برای بیعت و اطاعت است، و «البیعة» به معنی بیعت کردن و اطاعت است. «و تبایعوا علی الامر» نظیر «اصفقوا علیه» و «بایعه علیه مباحثه» به معنی قرارداد و معاهده بستن است. و واژه «بایعته» هم برای بیع (خرید و فروش) و هم برای بیعت می آید. واژه «تبایع» نیز نظیر آن است از مجموع گفته های ارباب لغت معلوم می شود که بیعت در مجموع نوعی تعهد در مقابل بیعت شونده مبنی بر اطاعت از وی است و فقهای شیعه نیز بیعت را به نوعی تعهد و التزام از طرف بیعت کننده برای اطاعت و حرف شنوی تعریف کرده اند. شیخ طوسی نیز می گوید: «بیعت پیمانی بر حرف شنوی و اطاعت کردن است» آیت الله مکارم نیز می نویسد: «بیعت عبارت است از تعهدی که از ناحیه بیعت کننده صورت می گیرد مبنی بر این که از بیعت شونده اطاعت کند و مخالفت امر وی نکند، و گویا چیزی به او فروخته است» که از مجموع گفته های فقها می توان چنین استنباط کرد که بیعت با نوعی تعهد و حرف شنوی و اطاعت همراه است.

11

شاید بعضی فکر می کنند که بیعت با توجه به نقش های گذشته آن در میان فرق اسلامی تنها در میان اهل سنت رواج داشته است و این امر در فرهنگ شیعه جایگاهی ندارد اما بررسی تاریخ نشان می دهد که این مسئله نیز بسیاری از امور دیگر جزء مشترکات مذاهب اسلامی است و از ویژگی مذهب خاصی نیست. هرچند که در میان اهل سنت بیشتر رایج بوده است، در شیعه نیز بیعت وجود داشته است و ائمه معصومین(ع) و نمایندگان آنها نقش قابل توجهی برای آن قائل بوده اند و روی آن تاکید می کرده اند که برای نمونه به مواردی اشاره می شود.

۱-بیعت گرفتن پیامبر برای علی(ع): چنانچه در روایت احتجاج آمده است که پیامبر برای علی بیعت گرفت برای خلافت آن حضرت.

۲-بیعت علی(ع) با خلفای سه گانه: هرچند که از روی اکراه و با تاخیر بوده است ولی حضرت بیعت کردند و اگر بیعت مشروعیت نداشت، حضرت چنین کاری نمی کردند.

۳-بیعت مردم با علی(ع): بعد از قتل عثمان مردم با میل خود با علی بیعت کردند و او نیز بیعت آن ها را پذیرفت چنانچه حضرت خود می فرماید: «إِنَّهُ تَابِعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ تَابَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلِيَّ مَا تَابَعُوهُمْ عَلَيْهِ»، همانا کسانی با من بیعت کرده اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند،

۴-بیعت مردم با امام حسن مجتبی(ع): در تاریخ آمده است که: «فبایعه الناس علی انه الخلیفه و الامام» مردم با آن حضرت به عنوان خلیفه و امام بیعت کردند.



۵- موارد دیگری که در تاریخ ذکر شده است مثل بیعت مردم کوفه با حضرت مسلم و بیعت نکردن امام حسین(ع) با یزید و بیعت مردم با امام زمان(ع) پس از ظهور آن حضرت.

پس با توجه به مطالب ذکر شده سنت بیعت که از گذشته در میان اعراب رایج بوده است توسط شریعت اسلام امضا و تایید شده است از طرف دیگر نشانه‌ای مبنی بر تغییر ماهوی معنای بیعت در میان اعراب پس از اسلام وجود ندارد و نتیجه آن میشود که مراد از بیعت میان مسلمانان همان معنی بیعت در پیش از اسلام بوده.

نقش نظارتی بیعت

همانطور که گفته شد بیعت یک پیمان دوجانبه از طرف مردم و حکومت است بدین معنی که مردم متعهد می شوند که از حاکم اسلامی اطاعت و حرف شنوی داشته باشند و در شرایط دشوار آنها را تنها نگذارند ، و حاکمان نیز طبق مفاد بیعت متعهد می شوند که نسبت به اجرای قوانین و مقررات اسلامی و برقراری عدالت اجتماعی کوشا باشند. مردم با بستن بیعت از دو جهت می توانند بر حاکمان نظارت کنند. اولاً مردم حاکمان را موظف می کنند که طبق مفاد بیعت عمل نموده و از افتادن در مسیر خلاف اهداف حکومت اسلامی جلوگیری می کنند به نحوی که دوام اطاعت مردم از حاکمان و پایبندی آن ها به مفاد بیعت تنها در صورتی است که حاکمان نیز به مفاد بیعت و تعهدی که به مردم می دهند عمل نموده و پادار بمانند و ناگفته پیدا است که شکستن این پیمان از سوی حاکمان و عمل نکردن آنها طبق تعهدات انجام شده، خود بخود موجب فسخ قرارداد و تعهد بیعت شده و مردم دیگر ملتزم به اطاعت از حاکمان نخواهد بود. و از سوی دیگر از آنجا که انتخاب حاکمان به بیعت وابسته است(در نظریه انتخاب) لذا آنها موظف و مجبورند که تمایلات افکار عمومی جامعه را که ایدئولوژی اسلامی بر آنها حاکم است در نظر گرفته و طبق آن عمل نماید و هرگونه تعهدی خلاف ایده های اسلامی در هنگام انتخاب خود موجب روی گردانی مردم از حاکمان شده، و جریان انتخاب آنها را به عنوان حاکم اسلامی با مشکل مواجه می سازد لذا آنها حتی در صورت عدم اعتقاد قلبی به ارزش های اسلامی نیز مجبورند. تعهداتی که می دهند کاملاً بر موازین و ارزش های عمومی جامعه منطبق باشد تا بتوانند افکار عمومی را با خود همراه نمایند.

تکالیف عامه و نظارت عمومی

یکی از ابزارهای نظارتی در فقه سیاسی شیعه، بحث تکالیف عامه می باشد، زیرا، در اسلام تکالیفی داریم که بر همگان انجام آنها واجب بوده و قیام به آنها جزء تکالیف عامه محسوب می شوند. آموزه های سیاسی اسلام نشان دهنده آن است،



که حکومت بر مردم به عنوان حق شخصی برای حاکم نیست، بلکه حکومت برای خیر عامه و منافع عمومی جامعه اسلامی و برپایی عدالت می باشد. ليقوم الناس بالقسط(حدید، ۲۵) همگان نیز وظیفه دارند که در استقرار آن شریک و سهیم باشند، در قرآن کریم مهم ترین تکالیف اجتماعی، سیاسی، نظامی و قضائی خطاب به عموم مردم است و انجام این تکالیف از عموم خواسته شده است و آیات زیادی در قرآن کریم این موضوع را اثبات می کند که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم.

۱- وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(مائده، ۳۸) دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده اند، بعنوان یک مجازات الهی، قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است.

۲- الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ(نور، ۲) هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت(و محبت کاذب) نسبت به آن دو، شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید!

۳- وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُوَّكُمْ(انفاق، ۶۰) هر نیروی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها(دشمنان)، آماده سازید! و (همچنین) اسبهای ورزیده(برای میدان نبرد)، تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!

۴- وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ(حجرات، ۹) و هر گاه دو گروه از مومنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت(و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد.

۵- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ(مائده، ۸) ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید! دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیکتر است! و از (معصیت) خدا بپرهیزید، که از آنچه انجام می دهید، با خیر است!

این گونه خطابات قرآنی بیانگر آن است که در جامعه اسلامی همگی وظیفه دارند و هیچ کس خارج از دایره تکلیف نیست، چنانچه برخی از فقهای بزرگ مانند صاحب جواهر در برداشت از این گونه آیات یک قدم جلو تر آمده و اقدام برای قضاوت را از واجبات عمومی شمرده و شرط اجتهاد را در قاضی معتبر ندانسته اند. روشن است که اجرای حق سرقت یا



زنا را به تک تک مردم نیشود واگذار نمود، زیرا این امر موجب هرج و مرج در جامعه شده و نظم اجتماعی جامعه که شارع مقدس اهمیت بالا برای آن قایل است از هم خواهد پاشید، هم چنان که امر دفاع و تهیه ابزار و ادوات پیچیده ی جنگی را از افراد عادی نمی توان توقع داشت بخصوص در شرایط کنونی که مسئله دفاع دارای پیچیدگی های فراوان و هزینه های سرسام آوری می باشد که در مواردی، حتی دولت ها قادر به تهیه ابزار آلات لازم جنگی نیستند چه رسد به افراد، چنانچه علامه طباطبایی نیز در تفسیر «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» میگوید: «گو اینکه پاره ای از ذخیره های دفاعی هست که تهیه آن، جز از عهده حکومت ها بر نمی آید، ولیکن پاره ای دیگر هم هست که مسئول تهیه آن خود افرادند» از عموم خطاب این آیات فهمیده می شود که مردم نمی توانند تحقق این آیات را از دولت ها مطالبه کنند و باید حق خویش را، در برخورداری از عدالت، امنیت و رفاه استیفاء کنند. پیام مشترک این گونه آیات آن است که مردم نباید نسبت به وضع جامعه خویش بی تفاوت بوده و در بی خبری به سر برند و نمی توان آنها را نسبت به عملکرد حکومت در بخش های مختلف بی تفاوت شمرد. این تلقی و برداشت که کسب اطلاع مردم از حکومت به معنی ورود در حوزه ممنوعه بوده و تفحص از عملکرد حاکم همچون تفحص از اعمال شخصی دیگران است، کاملاً با تلقی اسلام از جایگاه مردم در حکومت اسلامی، ناسازگار است زیرا حکومت در اسلام، یک مسئولیت و وظیفه دینی است که حاکمان موظف اند تمام تلاش خود را برای انجام بهتر این مسئولیت انجام دهند و از تمام ابزار های لازم که او را در انجام این مهم کمک نماید بهره ببرند.

در قران کریم حتی در آنجا که عالی ترین مرتبه ولایت الهی برای عالی ترین ولی الهی یعنی شخص رسول اکرم (ص) اثبات می شود و به مسلوب الاختیار بودن مردم برای حکم ولی؛ تصریح می شود، در عین حال کار مربوط به مردم به حساب آمده و جنبه عام موضوع مورد توجه قرار می گیرد: «و ما كان لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللّهُ وَ رَسُوْلُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب، ۳۶) هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد. اضافه و نسبت امور جامعه و مسائل حکومت به مردم «امرهم» گواه آن است که دخالت مردم، دخالت در کار خودشان است هر چند که چنین دخالتی دارای مرز های ممنوعه نیز می باشند که در این آیه شریفه بیان شده است. از این نظر، حکومت مانند قضاوت است و همانگونه که در این دعوی در موضوع مربوط به خود، به قاضی مراجعه می کنند و از این حق برخوردارند که رفتار قاضی را زیر نظر گرفته و از محتوای پرونده اطلاع داشته باشند، هم چنین در تصمیم گیری های کلان اجتماعی و سیاسی مردم در موضوع مربوط به خود به حاکم مراجعه می کنند و از حق نظارت و مراقبت برخوردارند. براساس همین نوع نگرش به حکومت است که امیر المومنین (ع)، خود را



موظف می داند، که مردم را در جریان امور گذاشته و گزارش مسائل را - غیر از اسرار نظامی - به آنها ارائه کند، و سپس توقع اطاعت از مردم را داشته باشد.

أَلَا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أُخْتَجِرَ دُونَكُمْ سِيراً إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَ لَا أَطْوَى دُونَكُمْ أَمْراً إِلَّا فِي حُكْمٍ ... فَفَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِيهِ عَلَيْكُمْ النَّعْمَةُ، وَ لِي عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ (نهج البلاغه، نامه ۵۰) آگاه باشید حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت، با شما انجام ندهم،... پس وقتی من مسئولیت های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت های خدا را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است. که پذیرش این مبنا هم حق نظارت و پرسش گری را برای مردم محقق می کند و هم حاکمان را موظف به پاسخ گویی در برابر مردم می کند و نیز راه نظارت بر حکومت و حاکم را به روی عموم مردم باز می کند.

پس از مجموع این گفتار چنین نتیجه می شود که در اسلام تکالیفی وجود دارد که خطابات آنها عام می باشد و همه مردم را موظف به انجام آن و مشارکت در آن نموده است، ولی روشن است که مشارکت مستقیم مردم در انجام این تکالیف یا امکان پذیر نیست و یا موجب هرج و مرج در جامعه می شود و یا در شرایط فعلی، انجام آنها امکان پذیر نیست و از آنجا که همه مکلف به مشارکت در انجام آن هستند یکی از راه های مشارکت همگانی، نظارت بر حسن انجام این امور توسط دولت ها می باشد که به عنوان وکیل مردم، متعهد به اجرای آن شده است که مردم، ضمن نظارت بر قدرت حاکمه جامعه، می توانند حسن انجام این امور را از دولت های شان مطالبه نمایند.

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از اهرم های مهم نظارتی در اسلام «امر به معروف و نهی از منکر» می باشد، که براساس آن تمام افراد جامعه خود را موظف می دانند که نسبت به انحرافات پدید آمده در جامعه بی تفاوت نبوده و مبارزه با این انحرافات را وظیفه شرعی و قانونی خود بدانند به نحوی که در صورت عدم انجام آن احساس گناه نموده و یکی از وظایف دینی خود را ترک نموده اند. این احساس، از آنجا ناشی می شود که انسان موجودی اجتماعی است که سرنوشتش با سرنوشت جامعه ای که در آن زندگی میکند ارتباط دارد. سود و زیان کارهایی که از انسان سر میزند هم به خود او باز میگردد هم به جامعه او برمیگردد علاوه بر این اعمال دیگران هم در زندگی انسان خالی از تاثیر نیست؛ از این رو در بینش اسلامی انسان همان گونه که در اعمال و رفتار خود مسولیت دارد در برابر عملکرد افراد جامعه ای که در آن زندگی می کند نیز مسئول است. در بینش اسلامی یک فرد مسلمان باید هم در جهت اصلاح خود و هم در جهت اصلاح دیگران بکوشد قرآن کریم می فرماید: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (توبه، ۷۱) مردان و زنان با ایمان،



ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می کنند؛ و نیز در جای دیگر می فرماید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (آل عمران، ۱۱۰) شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید. همان طور که ملاحظه می شود از دیدگاه قرآن، یکی از ویژگی های جامعه اسلامی، رواج امر به معروف و نهی از منکر در آن می باشد زیرا بی توجهی نسبت به اعمال و رفتار دیگران، در واقع بی اعتنایی به سرنوشت خویش است و اگر فساد و گناه و فحشا و منکر در جامعه شیوع یابد، آثار نامطلوب آن دامنه گیر همه افراد خواهد شد و حتی مومنان و پارسایان نیز از شعله آن در امان نخواهند ماند.

تاکید امیر المومنین بر فریضه امر به معروف آنچنان زیاد است که پرداختن به آن رساله ای جداگانه را میطلبد اما برای بیان اهمیت این فریضه در نظارت بر جامعه و حاکم مسلمین برای نمونه چند حدیث از فرمایشات مولا را ذکر میکنیم:

علی بن ابیطالب (ع) در وصیت خویش به حسنین و هر کسی که وصیت ایشان را میخواند میفرماید: لَا تُتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيُؤَلَّى عَلَيْكُمْ [أَشْرَارُكُمْ] شِرَارُكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ (نهج البلاغه نامه، ۴۷) «امر به معروف و نهی از منکر را فرو مگذارید، که بدترین کسانتان بر شما سروری یابند و از آن پس، هر چه دعا کنید به اجابت نرسد».

همانگونه که از قسمت پایانی سخنان حضرت مشخص است ترک امر به معروف و نهی از منکر منجر به ولایت اشرار بر جامعه مسلمین میشود عبارت دیگر عدم نظارت مسلمین بر حاکم خویش و عدم انتظار آن منتهی به فساد خود حکام و در نتیجه تباهی جامعه میشود.

همچنین ایشان در نحوه مقابله با منکر در جامعه میفرماید: فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛ وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مَتَمَّسِكٌ بِخِصَلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خِصْلَةً؛ وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخِصَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ؛ وَ مِنْهُمْ تَارِكُ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ. وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ؛ وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجْلِ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ؛ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِدٍ (نهج البلاغه، حمت ۳۷۴) «کسی است که کار زشت را نکوهیده دارد و به دست و زبان و دل خود از آن اعراض می کند. چنین کسی خصال نیکو را به کمال رسانیده است. و کسی است که به زبان و دل انکارش می کند نه به دست. چنین کسی را دو خصلت از خصال نیکوست او یک خصلت را ضایع گذاشته است. و کسی که فقط به دل انکار کند، نه به دست و زبان، چنین کسی دو خصلت را که شریفترند، تباه کرده است و کسی که منکر را به زبان انکار کند و نه به دست و نه به دل، چنین کسی مرده ای است در میان زندگان. همه اعمال



نیکو در برابر امر به معروف و نهی از منکر، همانند دمیدنی است بر دریای موج، امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می‌سازد و نه از روزی کسی می‌کاهد. از همه اینها برتر، سخن از دادگری گفتن است، رو در روی حاکمی ستمکار»

از بیان مولی مشخص است که در بیان مراحل عملی امر به معروف و نهی از منکر مرحله دل و زبان و عمل را بیان میکنند و اشاره ایشان به عدم نقص در رزق و نزدیک نشدن اجل مشخص میکند که این سخن در چهارچوب برخورد با صاحبان قدرت است چرا که این انسانها یعنی صاحبان مکننت و قدرت اند که میتوانند در رزق و اجل مردم (به حسب ظاهر) تغییری ایجاد کنند. همچنین قسمت پایانی کلام مولی به وضوح از فضیلت کلام حق در برابر سلطان ستمکار سخن به میان می‌آورد که مرتبه عالی نظارت مردم است.

امام علی (ع) در رابطه با وظیفه مسلمین در مقابل ستمگر میفرماید: **أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَىٰ عُذْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يَدْعَىٰ إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ، لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكِ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَىٰ وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ** (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳) «ای مؤمنان، کسی که ببیند که بر مردم ستم می‌کنند یا آنها را به منکری فرا می‌خوانند و او در دل انکار کند، سالم مانده و مبرا از گناه. و هر که آن را به زبان انکار کند، از ثواب بهره یابد و او از آنکه تنها به دل انکار کرده، برتر است و آنکه انکار خود را با شمشیر اعلام دارد تا سخن حق بالا گیرد و سخن باطل روی در نشیب نهد، کسی است که راه رستگاری را یافته و بر آن قیام نموده و نور یقین در قلبش درخشیده است.»

آنچه از مجموع احادیث و آیات مورد اشاره حاصل شد این است که فریضه امر به معروف و نهی از منکر ارتباط تنگاتنگی با حکومت، حاکم و نحوه حکمرانی وی در جامعه اسلامی دارد و ترک این فریضه نه تنها منجر به هلاکت جوامع و تباهی نیکی‌ها میگردد بلکه عقوبت تکوینی و معصیت ترک فعل واجب را نیز به همراه دارد و این خود دلیل محکمی بر ضرورت و بلکه وجوب نظارت در جامعه اسلامی بر افعال و رفتار حاکمان دارد.

نتیجه گیری:

آنچه از مجموع آیات و احادیث و روایات ذکر شده مستفاد شد این است که بر اساس دستورات قرآن کریم و سیره ائمه اطهار نظارت مردم بر رفتار حاکمان یک امر ضروری و غیر قابل چشم پوشی است و نادیده انگاشتن آن نه تنها موجب فساد و تباهی جامعه و از بین رفتن نیکی‌ها و ولایت اشرار میگردد بلکه به عنوان یک ترک فعل واجب و فراهم ساختن آسیب به آیندگان مستوجب کیفر و عذاب الهی است چرا که به فرموده قرآن و بنا بر حوادث مکرر تاریخی و سیره اهل بیت (ع) انسان همواره در معرض اشتباه و ابتلاست و حتی مقرب ترین اصحاب اهل بیت نیز مصون از اشتباه و خطا نبوده‌اند. نظارت بر حاکمان در جامعه اسلامی چنان ارزشمند است که بنابر فرموده علی (ع) حتی نباید به بهانه انتقاد



اشتباه در مقابل فرآیند نظارت در جامعه انسداد ایجاد کرد. ایشان خطاب به مالک اشتر نخعی مینویسند: يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلُّ وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطِيءِ، فَأَعْطَاهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُجِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ (نهج البلاغه، نامه ۵۳) از آنها خطاها سر خواهد زد و علت‌هایی عارضشان خواهد شد و، بعمد یا خطا، لغزشهایی کنند، پس، از عفو و بخشایش خویش نصیبشان ده، همان گونه که دوست داری که خداوند نیز از عفو و بخشایش خود تو را نصیب دهد.

منابع:

- ۱- قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، دارالقرآن الکریم، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۳
- ۲- نهج البلاغه، ترجمه، دشتی محمد، سادات رضوی قم ۱۳۸۷
- ۳- غرورالحکم و دررالکلم، اعلمی، بیروت، ۱۴۰۷
- ۴- آندره وینسنت، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، تهران، ۱۳۷۱
- ۵- ابن اثیر، مبارک ابن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم،
- ۶- امینی نجفی، عبدالحسین، جواهر الکلام، دار الکتب العربی، لبنان، چاپ چهارم، ۱۳۹۷
- ۷- انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، موسسه نعمان، بیروت، ۱۴۰۸
- ۸- ایزدهی، سید سجاد، نظارت بر قدرت در فقه سیاسی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ۱۳۸۷
- ۹- برقی، ابی جعفر احمد ابن محمد ابن خالد، المحاسن، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۳۰
- ۱۰- بیات، عبد الرسول و دیگران، فرهنگ و واژه ها، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، قم، ۱۳۸۱
- ۱۱- جباری، محمدرضا، نگاهی به انحرافات برخی از کارگزاران ائمه اطهار، مجله معرفت، شماره ۵۲، ۱۳۸۱
- ۱۲- شیخ طوسی، کتاب الغیبه، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۲، ص ۴۳ / رجال کشی، تصحیح حسن مصطفوی، نشر دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۴۸، ص ۵۲۴ و ۵۲۵
- ۱۳- کتاب الغیبه، ص ۱۸۳ و ۱۸۶ و ۱۹۷
- 3- پیشین، ص ۱۸۳، ۱۸۶ و ۲۴۵



۱۴- ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، انتشارات

جامعه مدرسین، ۱۴۲۶، ص ۴۸۹

۱۵- علامه ملاعبدالله مامقانی، تنقیح المقال، نجف، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۰ ق، ج ۳، رقم ۱۲۸۶۶؛

۱۶- سیدحسین مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم ایزدپناه، ایالات متحده، نیوجرسی، نشر

داروین، ۱۳۷۴ ش، ص ۸۵

۱۷- رجال کشی، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱ و ص ۴۶۷، ح ۸۸۸ و ص ۴۰۵، ح ۷۵۹

SID



سرویس های
ویژه



سرویس ترجمه
تخصصی



کارگاه های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی

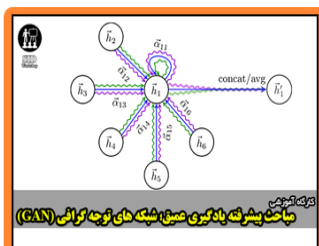


عضویت در
خبرنامه



فیلم های
آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آوساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی